

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ رَبِّ الشَّهَدَاءِ وَالْعَصْدِيقِينَ

شماره کتابشناسی ملی ۵۰۱۹۳۶

عنوان و نام پدیدآور: خاطرات شیرین / محمد محمدی.

مشخصات نشر: قم، بهار دل‌ها، ۱۳۹۴.

فروست: از شهدا چه خبر؟

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - شهیدان - خاطرات

موضوع: شهیدان - ایران - بازماندگان - خاطرات

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۳۰۹۲۲

رده بندی کنگره: ۳۸۲۱۳۹۶/م۳۸۲۱۳۹۶ DSR ۱۶۲۸

سرشناسه: محمدی، محمد، ۱۳۳۷ تا

وضعیت فهرست نویسی: فهرس

خاطرات شیرین



از شهدا چه خبر؟ (۱۶)

نویسنده:	محمد محمدی
صفحه‌آرا:	حسین توکسی
سازمان:	بهار دل‌ها
مطابع حداد:	سلیمان جهان‌بیده
شمارگان:	۱۵۰۰ جلد
حاج:	النور
نوبت: چاپ:	چاپ اول ۱۳۹۷
قیمت:	۳۰۰۰ تومان



تلفن انتشارات: ۰۲۵-۳۷۷۴۱۳۶۲

۰۹۱۳۷۵۳۴۰۴۱ * ۰۹۱۳۷۵۹۵۲۸۸

www.baharnashr.ir



خاطرات شیرین از شهداء چه خبر؟ (۱۶)

محمد محمدی





خدا می داند که راه و رسم شهادت کور شدنی
نیست و این ملت ها و آیندگان هستند که به
راه شهیدان اقتدا خواهند نمود.



یاد شهدا، افتخارات شهدا، عزت شهدا را
همه باید نصب العین خودشان قرار بدهند؛
نگذارید فراموش بشود.

فهرست

- ۹ نمره شهادت بیست
- ۱۰ محاسن به خون آغشته
- ۱۱ گل را خودتان تهیه کنید
- ۱۲ قبرهای تازه
- ۱۳ مگر اینجا ...
- ۱۴ هم دو دوست و هم دو برادر
- ۱۵ از بچه ها عقب می مانم
- ۱۷ انار میوه بهشت است
- ۱۸ همین جا بهتر است
- ۱۹ چه دسته گلی به آب داده ام

۲۰	خیلی مواظب خودتان باشید.....
۲۱	سجده شکر.....
۲۲	اشک در چشم هایش موج می زد.....
۲۳	دعا کنید.....
۲۴	ساده زیستی.....
۲۵	آن‌ها را به خدا سپردم.....
۲۶	او را در آغوش گرفتم.....
۲۸	کوچکی هدیه.....
۲۹	گالن‌های ترکش خورده.....
۳۱	کف بز نید و هلهله کنید.....
۳۲	به تنهایی خواهم رفت.....
۳۳	مربع چهاردهم.....
۳۴	عکس بدون قاب.....
۳۵	عکس امام.....
۳۶	با پای پیاده.....

- ۳۷ برای رضای خدا
- ۳۸ پیکر برادر همان جا ماند
- ۳۹ بوی عجیب
- ۴۰ ما به جبهه احتیاج داریم
- ۴۱ اینجا چکار می‌کنی
- ۴۲ آخرین خدا حافظی
- ۴۳ مرا از تو هدیه می‌خواهد
- ۴۵ محل شهادت شهدا
- ۴۶ با لباس دامادی به دیدنم آمد!
- ۴۷ عجب حالت خوشی داشت
- ۴۸ استعفا نمی‌دهم
- ۴۹ من بر نمی‌گردم
- ۵۰ مرگ بر شاه
- ۵۱ با همین پایه سویت خواهم آمد
- ۵۲ دیدار در بهشت

۵۳	پانزده نفر
۵۴	منافقین به جنازه او هم رحم نکردند.....
۵۶	انگشتر تبرکی
۵۷	خواب به ما نیامده
۵۸	همان قبر
۵۹	کلید صندوقچه
۶۰	تنگه چزابه
۶۱	دیگر نیازی به اینها ندارم
۶۲	بگذارید در جبهه بمانم
۶۳	۲۴ ساعت در سردخانه
۶۵	احتیاجی به این آب ندارم
۶۶	اوج بندگی
۶۷	یقین
۶۸	شیوه پیامبران
۷۰	لبخند آخر

نمره شهادت بیست

آمارگیران مشغول ثبت مشخصات جسد یک شهید بسیجی بودند که تازه به بهداری آورده شده بود. در جیب او را باز کردم تا ببینم آیا کارت شناسایی، وصیت‌نامه یا چیزی دارد که هویتش را بهتر مشخص کند. از جیب او کاغذی بیرون آوردم و مشاهده کردم ریز نمرات درس اوست که از مجتمع آموزشی رزمندگان لشکر گرفته بود؛ نگاهی به آنها کردم، نمرات در سطح خوبی بود، چون از عهده امتحانات به خوبی برآمده بود. ناخودآگاه خودکاری از جیبم بیرون آوردم و زیر آن برگه ریز نمرات درشت نوشتم: «نمره شهادت: بیست».

دو رکعت عشق (روزنامه کیهان)

محاسن به خون آغشته

به دستور سردار شهید «محمد بنیادی» به اتفاق «ناصر شهریاری» برای انجام مأموریتش، راهی تهران شدیم. در محل مأموریت آینه‌ای را به پنجره‌ای نصب کرده بودند، آقا ناصر مقابل آینه ایستاد و دستی به محاسنش کشید و با لحن خاصی گفت: فلانی! چه خوب است این محاسن به خون آغشته شود. این سخن با آن لحن محزون در خاطر من ماند تا آن روز که در کنار پیکر به خون نشسته‌اش حاضر شدم، دیدم محاسن ناصر به خون آغشته شده است و برآستی که چه زود دعای ناصر به اجابت رسید.

(شهید ناصر شهریاری) - دو رکعت عشق (روزنامه کیهان)

گل را خودتان تهیه کنید

سن او کمتر از حد لازم بود. شناسنامه را تغییر داده بود؛ اما مشکل امضای سرپرست خانواده باقی بود. به ناچار از برادر کوچکتر خود خواست تا پای برگه حضور در جرگه دوستان معشوق را امضا کند و سپس راهی جبهه شد. قبل از عملیات کربلای ۵ عکس خودش را در قاب گذاشت و به مادرش گفت: «گل را خودتان تهیه کنید این آخرین دیدار است.»

ابوالفضل باوفای گردان حمزه شهید بزرگوار «علی محمد طاهری» در همان عملیات به فیض عظمای شهادت نائل شد و یادش در قاب دل‌های دوستانش جای گرفت.

(شهید علی محمد طاهری) - دو رکعت عشق (روزنامه کیهان)

قبرهای تازه

یک بار به اتفاق شهید احمد کریمی فرمانده گردان حضرت معصومه علیها السلام ساعت ۱۲ شب به گلزار شهدا رفتیم، بعد از قرائت فاتحه سری هم به قبرهایی که تازه آماده می‌کردند زدیم. شهید کریمی رفت و در یکی از آن قبرها خوابید. از او سؤال کردم: چرا رفتی داخل قبر؟ گفت: خواستم بینم آیا اندازه من هست یا نه. به شوخی گفتم: «بالاخره یک طوری تو را داخل قبر جای می‌دهیم، بعد از گذشت چند ماه حاج احمد شهید شد، دیدم او را داخل همان قبری گذاشتند که آن شب داخل آن خوابیده بود».

(شهید کریمی) - دو رکعت عشق (روزنامه کیهان)

مگر اینجا ...

به یکی از اعضای خانواده اش گفته بود که جهت زیارت به مشهد می رود. از او پرسیدم: تو که به مشهد نرفتی چرا دروغ گفتی؟ در حالی که بغض گلویش را گرفته و اشک در چشمانش حلقه زده بود گفت: مگر این سرزمین مشهد شهدای ما نیست؟ مگر اینجا سرزمین شهادت هزاران به خون تپیده نیست؟ مگر اینجا سجده گاه همزمان شهیدمان نیست؟ مگر اینجا ...

از حرف هایم شرمنده شدم و تنها با سکوت جواب مثبت دادم. بالاخره شهید «محمدعلی بلبلیان» زیارتش مقبول درگاه حق افتاد و در جوار الهی به دیدار دوستان شهیدش رسید.

(شهید محمدعلی بلبلیان) - دو رکعت عشق (روزنامه کیهان)